

بررسی بیانات شاه محمد شفیع «وارد» طهرانی در باره برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی «میرزا عبدالقادر بیدل»

دکتر سید احسن الظفر
دانشگاه لکهنو، لکهنو

نسخه‌ای خطی از «شام‌غریبان» اثر لچهمی نرائن شفیق در حیدرآباد دکن وجود داشت که آن را اکبرالدین صدیقی، استاد بخش اردو، جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن، تنظیم و تصحیح کرده از انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی به چاپ رسانیده است. این تذکره براسستی مشتمل است بر احوال گویندگان ایرانی که از ایران به هندوستان هجرت کردند، اما هنگام تألیف آن تذکره‌ای بنام «مرآت واردات» اثر شاه محمد شفیع «وارد» که معاصر میرزا عبدالقادر «بیدل» بوده، بدست شفیق رسید. در این تذکره احوال «بیدل» نسبت به تذکره‌های دیگر زیادتر بود لذا شفیق آن را با بیانات زیر همانطور نقل کرد:

«میرزا «بیدل» مشارالیه از واردان هند نیست، وجه ایراد او درین تألیف این [است] که تذکره نویسان احوال میرزا تفصیلاً و اجمالاً نوشته‌اند و محرر اوراق هم در تذکره گل رعنا، احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایام «مرآت واردات» تألیف محمد شفیع متخلص به «وارد» طهرانی بنظر رسیده، در این کتاب بعضی احوال میرزا سوای آنست که در تذکره بنظر رسیده، و تألیف شاه «وارد» غیر مشهور است. لهذا بخاطر رسید که میرزا صاحب کمال عمده است، ترجمه او را به احوال زاید که شاه «وارد» آورده

باید نوشت تا بر صفحه روزگار باقی ماند.^۱

از بیانات شاه «وارد» برخی از گوشه‌های مبهم و ناشناخته زندگی «بیدل» روشن می‌شوند، اما در عین حال بعضی از تعقیدها و پیچیدگی‌ها هم روی می‌دهد که بنا بر آن پذیرفتن همه آنها خالی از تردید نیست. در زیر بیانات ایشان را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. نخست باید دید که شاه محمد شفیع کیست؟ شفیق درباره‌اش می‌نویسد:

«وارد» شاه محمد شفیع نگینی... اصلش از تهران است، آبای او به خادمی درگاه امامزاده عبدالعظیم واقع طهران قیام داشته‌اند. پدرش محمد شریف از طهران به هند آمد و در سلک نوکران شاه عالم بهادر شاه منسلک گردید و بعد چندی به حکومت نگینه رسید. در آنجا شاه محمد شفیع سال هزار و هفتاد متولد شد. والد او در سال هزار و صد و هفده درگذشت. شاه محمد شفیع چندی به ملازمت عظیم‌الشان بن شاه عالم بسربرد و به منصبی امتیاز یافت. آخر ترک منصب کرده قدم در کوچه درویشی گذاشت و مردم بسیاری را در حلقه ارادت کشید و قریب بیست سال در رفاقت بیرم خان خلف روح‌الله خان عالمگیری بسربرد و بدولت خبرگیری او آسوده حال می‌گذرانید. مرآت واردات تألیف او دو جلد است. جلد اول در احوال سلاطین تیموریه هند از فردوس مکان بابر بادشاه تا فردوس آرامگاه محمد شاه و مجلد دوم در احوال فقرا و شعرا و ختم این کتاب در سال هزار و صد و چهل و دو وقوع آمد.^۲

زادگاه بیدل

در این زمینه شاه «وارد» می‌نویسد:

«طایر خوش نوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز کشود و مدتی در آن سرزمین معاش به جمعیت بسربرد و در کمال جوانی

۱ شام غربیان، لجهمی نرائن شفیق، به تصحیح اکبرالدین صدیقی، کراچی، ص ۵۳.

۲ همان، ص ۲۸۱.

رو به هندوستان آورد.^۳

نقد و بررسی

شاه «وارد» ضمن احوال «بیدل» جایی نوشته است که میرزا «بیدل» یک سال و نیم در خانه‌اش زندگی کرده، بنا بر این آقای دکتر عبدالغنی و آقای قاضی عبدالودود و پرفسور سید حسن بیانات وی را معتبر دانسته قضاوت کردند که «بیدل» حتماً در اکبرنگر عرف راج محل چشم به جهان گشود که به علت سهو کاتب مکتوبات در سفینه خوشگو «اکبرآباد» ضبط شده.^۴ راج محل در شهرستان ستهال پراگنه حالیه در استان بهار وجود دارد، لذا شفیق خودش گفته شاه «وارد» را نقل کرده و آن را با بیانات تذکره نگاران دیگر به قرار زیر تطبیق داده است:

«مخفی نماند که شاه «وارد» مولد میرزا راج محل نوشته و دیگران پتنه نوشته‌اند، چون راج محل قریب پتنه واقع شده و پتنه دارالاماره است، مولد میرزا پتنه اشتهار یافته.^۵ بیانات شاه «وارد» ممکن است درست باشد اما در بعضی موارد بیانات او از بیانات «بیدل» هماهنگی ندارند، لذا پذیرفتن همه آنها خالی از تردید نیست. مثلاً درباره «بیدل» اطلاعات خود را گردآورده می‌نویسد:

«میرزا تا مدت یک و نیم سال در خانه راقم این اوراق بی تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آنکه قاصد شکرالله خان که در آن ایام به حکومت نارتول من اعمال میوات می‌پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید.^۶»

این امر را بعداً به طور مشروح مورد بررسی قرار خواهیم داد، اینجا به طور اختصار گفته می‌شود که «بیدل» در سال ۱۰۹۶ هجری از متهورا به دهلی آمد و فی الفور

۳ همان، ص ۵۴.

۴ سفینه خوشگو، دفتر ثالث، بندر این داس خوشگو، پتنه، ۱۹۵۹ م، ص ۱۰۹.

۵ شام غربیان، ص ۵۵.

۶ همان، ص ۵۳.

به شکرالله خان نوشت که برایش خانه‌ای یا تکیه‌ای نزد لب دریای جمنا تهیه کند.^۷ و به گفته خوشگو نواب مزبور خانه‌ای را به پنج هزار رویه خرید کرده بدو تحویل داد.^۸ سپس در سال ۱۱۰۸ هجری هنگامی که شکرالله خان جهان را به درود گفت، «بیدل» نامه‌ی تعزیتی به پسر بزرگش می‌نویسد و در آن سخن از حمایت و سرپرستی دوازده ساله نواب مرحوم را به میان آورده است.^۹ اگر از ۱۱۰۸ هجری دوازده سال کم می‌کنیم، همانا سال ۱۰۹۶ بدست می‌آید. بدین ترتیب از بیان «بیدل» روشن می‌شود که در سال ۱۰۹۶ هجری به دهلی رسیده مستقیماً به خانه خرید کرده شکرالله خان اقامت ورزید. اگر بیانات شاه «وارد» را درست فرض کنیم، لازم می‌آید که «بیدل» در سال ۱۰۹۸ هجری بدان خانه رفته بود.

بستگی «بیدل» با دربار اعظم شاه و سبب استعفا

در این زمینه شاه «وارد» می‌نویسد:

«نخست در صحبت میرزا سلیمان خالوی حقیقی سلطان محمد معزالذین خلف شاه عالم بن عالمگیر سال‌ها بسر برد. بعد فوت میرزا سلیمان در سلک ملازمان اعظم شاه بن عالمگیر منسلک گشته بیت‌الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقربان بساط سلطنت اشعار میرزا به سمع شاه رسانید. شاه پرسید: این اشعار کیست؟ عرض کرد که از میرزا «بیدل». شاه بر سیبل خوش طبعی فرمود: «بیدل» را در لشکر ما که تمام جوانان پُردل‌اند، چه کار؟ میرزا به مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم به وادی سفر گذاشت.»^{۱۰}

۷ رقعات «بیدل»، مشمول کلیات، عبدالقادر «بیدل»، نول کشور پریس، لکهنو ۸۸۵/م، ص ۴۲۳.

۸ سفینه خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۹ رقعات «بیدل» مشمول کلیات «بیدل»، نول کشور، ص ۴۲۳.

۱۰ شام غربیان، ص ۵۳.

نقد و بررسی

شاه «وارد» سعی کرده است در این باره برخی از عقده‌های مهمی را بگشاید، اما بعضی امور دیگر همچنان مبهم مانده‌اند. بنده این جا هر یکی از این نکات را به قرار زیر مورد بررسی قرار می‌دهم:

۱- نخست آنکه «بیدل» در سال ۱۰۷۶/۱۶۶۵ وارد دهلی شد^{۱۱} و قبل از هر کس با میرزا سلیمان تماس گرفت، و روابط حسنه میان هر دو برقرار شد که سلسله‌اش تا به هنگام درگذشت ثانی‌الذکر در سال ۱۰۸۰/۱۶۶۹ ادامه داشته. زیرا پس از بررسی مشروح احوال «بیدل» برمی‌آید که وی در حدود همین سال به ملازمت اعظم شاه درآمد. میرزا سلیمان خال حقیقی سلطان معزالذین بن شاه عالم بوده. در رقعات «بیدل» نامه‌ای بنام میرزا سلیمان وجود دارد که نمایانگر روابط دوستانه میان او و «بیدل» است و میرزا سلیمان حمایت و سرپرستی او را بعهدہ خود گرفته بود. «بیدل» خیلی تحت تأثیر اخلاق ستوده‌اش قرار گرفته می‌نویسد:

«... هر چند غبار بی‌سر و پا در هوای دامن مقصود سراپا طپش بود، بی توجهی نسیم اقبال امداد جرأتی نفرمود. در گره انتظار از امید شگفتگی چمنی را فراهم دارد و به شکر نعمای آن صبح بهار اخلاق و احسان نفس می‌شمارد:

در یاد توام نیست غم از کلفت امکان گردی که بود در ره گلشن همه رنگ است^{۱۲}
مورخ معروف ولیم بیل می‌نویسد که میرزا سلیمان یکی از وزرای عهد عالمگیر بود و خطاب فضائل خان به او اعطا گردید. در سال ۱۱۰۱/۱۶۸۹ به جهان باقی شتافت و محمد افضل سرخوش به مناسبت درگذشت وی گفت:

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا وارست زفته هستی بی‌سر و پا^{۱۳}

۱۱ رقعات «بیدل»، مشمول کلیات «بیدل»، ص ۴۲۳.

۱۲ همان مأخذ.

۱۳ مفتاح التواریخ، سرطامس ولیم بیل، ۱۲۶۴ هجری، ص ۲۸۷.

حالا اگر گفته شاه «وارد» را که "پس از درگذشت میرزا سلیمان «بیدل» به دربار اعظم شاه پیوست" درست فرض کنیم، معنی اش اینست که «بیدل» در سال ۱۶۸۹/۱۱۰۱ در سلک ملازمان اعظم شاه درآمد که حتماً درست نیست زیرا «بیدل» پس از این که در سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ به رشته ازدواج منسلک گردید، فی الفور نیاز به ملازمت پیدا کرد، و چون به پیشه سپاه‌گری که حرفه پدری او بوده، بستگی فوق‌العاده داشت، لذا او در قشون اعظم شاه به ملازمت پرداخت. می‌نویسد:

"... ناچار متبع سنت آباگردید و طریقه سپاه‌گزید:

"جنون‌کن یا سپاهی شو سپاهی هم جنون دارد"^{۱۴}

به علاوه «بیدل»، به گفته خودش لااقل از سال ۱۰۹۶/۵-۱۶۸۴ تا سال ۱۱۰۸/۱۶۹۶ تحت حمایت و سرپرستی نواب شکرالله خان در خانه خرید کرده‌اش در دهلی زندگی کرده چنانکه به ثبوت رسیده، لذا ممکن است دوره ملازمت او به دربار اعظم شاه قبل از سال ۱۰۹۶ هجری شروع شده باشد.

بنا بر این تا هنگام درگذشت میرزا سلیمان بستگی «بیدل» به ایشان چنانکه «وارد» ادعا کرده است، خالی از تردید نیست. ممکن است قبل از ۱۰۸۰ هجری این امر صورت گرفته باشد.

۲- امر دیگر مربوط است به مسئله استعفای «بیدل» از ملازمت اعظم شاه درست است که «بیدل» استعفا داده اما علتش آیا خوش مزگی و مزاح اعظم شاه بود یا خیر، نیاز به بررسی دقیق دارد. شیر خان لودی مصنف «مرآت الخیال» که معاصر «بیدل» بوده و پس از نوشتن احوال «بیدل» نوشته‌های خود را به او نشان داده و «بیدل» پس از مطالعه آن را همراه با غزلی از خود به او برگردانده. پس آنچه شیر خان لودی درباره «بیدل» نوشته از نظر خود «بیدل» گذشته و معتبر است. شیر خان لودی در تذکره خود نوشته است که

۱۴ چهار عنصر، مشمول کلیات «بیدل»، نول کشور، ص ۴۳۰.

روزی در مجلس شاهزاده سخن از شاعران معاصر به میان آمد. یکی از درباریان به عرض رسانید که در این هنگام در شاهجهان‌آباد بلکه در سراسر کشور شاعری بهتر از میرزا عبدالقادر وجود ندارد که در زمره ملازمان سرکار است. شاهزاده گفت به او بگوئید که قصیده‌ای در مدح من بگوئید که ترجمان هوش و استعداد و ذوق و قریحه شاعر باشد، تا هم منصب او را بلندگردانم و هم او بتواند روابط نزدیک‌تر و صمیمی‌تر با دربار برقرار کند. این خیر چون به میرزا «بیدل» رسید، او پیش میر بخشش سرکار رفته استعفای خود به او تحویل داد. دوستان هرچه اصرار کردند که مقتضای مصلحت آنست که در مدح شاهزاده قصیده‌ای بسازد، اما «بیدل» هیچگاه آن را نپذیرفت و ملازمت را ترک گفت.^{۱۵}

علت این استعفا چون از نظر خود «بیدل» گذشته و مورد توثیق وی قرار گرفته، لذا می‌توان گفت که آن علت واقعی و حقیقی استعفا است و جانی برای تکذیب و تردید آن نمی‌ماند.

۳- نکته سوم آنست که پس از استعفا «بیدل» در متهورا کنار دریای جمنا سکونت گزید و حاکم آن سامان لعل محمد خان این خبر را شنیده در دل‌داری و دل‌جویی او دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد. «بیدل» هم واله و دل‌داده صحبت او به نظر می‌رسد.

این امر تا اندازه‌ای درست است. از جمله تذکره نویسان دیگر خوشگو می‌نویسد که پس از استعفا، «بیدل» رهسپار هندوستان شد^{۱۶} و هندوستان، چنانکه از مطالعه چهار عنصر برمی‌آید، همانا عبارتست از اکبرآباد، متهورا و نواحی دهلی^{۱۷} و غلام علی آزاد می‌نویسد که پس از استعفا، «بیدل» به شاهجهان‌آباد رسید.^{۱۸} ابراهیم خلیل

۱۵ مرآت الخیال، شیر خان لودی، عمده‌الخبار پریس، کلکته، ۱۸۴۸ میلادی، ص ۴۵۹.

۱۶ سفینه خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۱۷ کلیات «بیدل»، نول کشور، ص ۱۵۱.

۱۸ خزانه عامره، میر غلام علی آزاد، نول کشور، لکهنو، ص ۱۵۹.

نظر می دهد که «بیدل» از دکن به دهلی آمد. حسین قلی خان در این ضمن می نویسد که پس از استعفا «بیدل» به گردش نقاط مغربی رفت.^{۱۹}

چنین به نظر می رسد که هیچ یک از تذکرة نگاران تلاش نکرده است که در پی تحقیق و جستجو برود بلکه هرچه شنید یا جانی دید بدون هیچ گونه بررسی انتقادی همان طور آن را نقل کرد، حتی خوشگو که بگفته خودش، بیش از هزار مرتبه در صحبت میرزا حضور داشت و ازو بهره برداری کرد، نتوانست اطلاعات درست و مستند تهیه کند.

از گفته علی ابراهیم برمی آید که «بیدل» در آن هنگام در دکن بود و اعظم شاه (برطبق مآثر علمگیری) در سال ۱۰۹۲ هجری استاندار دکن بوده، در صورتی که به گفته خودش، «بیدل» در نزدیکی سال مزبور در دهلی بوده.^{۲۰} از گفته های خوشگو و آزاد روشن نمی شود که «بیدل» در آن هنگام کجا بوده. از بیانات خوشگو برمی آید که «بیدل» مدت بیست سال در ملازمت شاهزاده گذرانید.^{۲۱} اگر سال ملازمت «بیدل» همانا سال ازدواج او را فرض کنیم، چنانکه ظاهراً به چشم می رسد، پس از سال ۱۰۸۰/۱۶۶۹ تا ۱۱۰۰/۱۶۸۸ با دربار اعظم شاه بستگی داشته است در صورتی که در ۱۰۹۶ هجری او حتماً به شکرالله خان پیوست.^{۲۲}

بدین ترتیب می بینم که شاه «وارد» تلاش کرده است این گره را تا اندازه ای بگشاید. از نامه «بیدل» به نام خان بهادر لعل محمد خان برمی آید که نامبرده به منصب عمده انتصاب داشته و از جمله دوستان صمیمی «بیدل» بوده.

یکی از دوستان «بیدل» که عاشق نام داشت و همت تخلص می کرد، به اسلام آباد (متهورا) رسید و در مدح خان مزبور قصیده ای در پیروی از قصیده ابوطالب آملی

۱۹ صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، نسخه خطی خدا بخش لائبریری، پته، ص ۱۴۳.

۲۰ کلیات «بیدل»، نول کشور، ص ۵۳۴.

۲۱ سفینه خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۲۲ رقعات «بیدل»، مشمول کلیات «بیدل»، ص ۱۴۷.

بررسی بیانات شاه محمد شفیع «وارد» طهرانی

سرایید. «بیدل» از خان مزبور خواهش کرد که حمایت و سرپرستی همت را به عهده خود بگیرد.^{۲۳} همچنین از نامه «بیدل» به نام شکرالله خان برمی آید که خان بهادر لعل محمد که «بیدل» او را «چراغ محفل اخلاق» خطاب داده بود بر اثر روی داد نامطبوع که شاید موجب خواری و توهین او شده بود، خودکشی کرد. «بیدل» تأسف خود را درباره این واقعه اظهار نموده نوشته است:

«تبعیت ناقدران شکنجه مرگ صاحب دلان باشد و اطاعت ناقصان دلیل فنای کامل صفتان. در همه حال زندگی موهوم به قبول تحکم دونان نمی ارزد.»^{۲۴}

از بیانات شاه «وارد»، این روی داد نامطبوع تا اندازه ای بیشتر روشن می شود. اورنگ زیب پادشاه در آن هنگام در دکن مشغول فرونشاندن شورشیان آن سامان بوده و این جا در نواحی دهلی مخصوصاً در متهورا آتش ناامنی و فساد زیانه می گرفت. او لعل محمد خان حاکم متهورا را در این مورد مقصر دانسته نزد خود طلبید. لعل محمد به هیچوجه آماده نبود تا به دربار برود، باز هم بر طبق دستور شاه بادلی ناخواسته عازم دهلی شد. اما در راه خودکشی کرد.^{۲۵}

بدین ترتیب می بینیم که لعل محمد خان از جمله سرپرستان و محستان «بیدل» بوده که بنا بر واقعه خودکشی او «بیدل» اورنگ زیب را مورد انتقاد قرار داد و او را به واژه های «ناقص» و «ناقدر» خطاب کرد. لذا ممکن است «بیدل» پس از واقعه استعفا به لعل محمد خان پیوسته باشد.

اقامت یک و نیم ساله «بیدل» در خانه شاه «وارد»

اقامت یک و نیم ساله «بیدل» در خانه شاه «وارد»، چنانکه خود او ادعا کرده است، در نتیجه بیانات مشروح «بیدل» بی اساس بنظر می آید. زیرا «بیدل» می نویسد که در اثر

۲۳ همان، ص ۱۲۷.

۲۴ همان، ص ۱۵۳.

۲۵ شام غریبان، ص ۵۳.

ناامنی در متهورا و نواحی آن تا دو سال گرفتاری‌های زیادی داشتم، بعد در سال ۱۰۹۶/۵-۱۶۸۴ تصمیم گرفتم که به هر طور که باشد باید به دهلی بروم، زیرا از مواجه شدن با بلای تازه هر روز بهتر است یک دفعه مثل پروانه خود را نذر آتش کنم.^{۲۶} بعد چون به دهلی رسید، در نامه‌ای به نام شکرالله خان تحت عنوان «به شکرالله خان هنگامی که فقیر از متهورا به دهلی رسید و نواب عاقل خان را دید» می‌نویسد که من به تاریخ ۲۷ جمادی الاوّل وارد دهلی شده‌ام و...

«... هر چند رزق مقدر در همه حال و همه جا معین و مقرر است، اما آشیان جمعیت مفقود و نامیسر. اگر در این سواد موضعی کنار دریا یا لب شهر به سهولت در اتفاق گشاید یا تکیه‌ای اختیار نماید، مابقی مدت مهلتی که از نظر یقین مخفی است، بی تشویش تغییر مکان بسر برد...»^{۲۷}

و به گفته خوشگو، نواب مزبور حویلی لطف علی، نزد گذر گهات، در پنج هزار روپیه خرید کرده به او تحویل داد و برای تأمین نیازهای وی دو روپیه روزانه‌ای مقرر کرد^{۲۸} و هنگام درگذشت نواب مزبور در سال ۱۱۰۸/۱۶۹۶، «بیدل» در نامه‌ی تعزیتی به نام پسر بزرگ وی که شکرالله خان ثانی نام داشت، می‌نویسد:

«از دست رفتن دامن دولتی که سلسله موافقتش دوازده سال محرک عسرت آهنگی ساز انفاس بود، چشم عبرت یک باره بر روی ادبار گشود.»^{۲۹}

از این بیان «بیدل»، رفاقت مداوم دوازده ساله او با نواب شکرالله خان و حمایت فوق‌العاده‌اش از او کاملاً روشن و میرهن می‌شود. اگر از ساله ۱۱۰۸ هجری دوازده سال کم کنیم، سال ۱۰۹۶ هجری بدست می‌آید. بدین ترتیب روشن می‌شود که پس از رسیدن

۲۶ کلیات «بیدل»، نول کشور، ص ۲۷۱.

۲۷ رقعات «بیدل»، مشمول کلیات «بیدل»، ص ۱۵۲.

۲۸ سفینه خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۲۹ رقعات «بیدل»، ص ۱۴۷.

به دهلی، «بیدل» مستقیماً با عاقل خان و پس از او با شکرالله خان تماس گرفت و خانه‌ای حسب دل‌خواه خود از ایشان یافت و هم دو روپیه روزینه می‌گرفت که بنا بر آن از سوی معاش هم آرامش قلب به دست آورد. این پول علاوه بر ارمغان‌هایی بود که خان مزبور گاه‌گاهی به او می‌فرستاد.

بدین ترتیب می‌بینیم که بیان شاه «وارد» که «بیدل» یک و نیم سال در خانه‌اش زندگی کرده درست به نظر نمی‌رسد. ممکن است چند روز بطور موقتی در خانه‌اش اقامت ورزیده باشد زیرا روابط دوستانه «بیدل» با خان مزبور که سلسله‌اش پس از درگذشت وی با پسران او ادامه داشت، واقعیتی است. «وارد» هم بدان اعتراف کرده است.

این هم درست است که پس از درگذشت خان مزبور پسرانش که صالح و سعید بودند، «بیدل» را مورد تقصد و حمایت خود قرار دادند. با وجود این «بیدل» وادار شده وسیله دیگری برای امرار معاش مثلاً داروسازی و معجون‌سازی را برای تأمین نیازهای خود اختیار نماید.

نسب و نژاد «بیدل»

در این زمینه وارد می‌نویسد: «در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقر العباد مکرر تکریر کرد، آن است که سلسله اجداد میرزا منتهی به شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح خواجه «حافظ» شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرائی نموده کشته گردید، اولاد و احفادش روبه صوب بخارا آوردند، چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند، پدر بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند، بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت.»^{۳۰}

نقد و بررسی

تا جایی که بیان «وارد» به نسب‌نامه «بیدل» مربوط است، درست به چشم می‌آید، زیرا «بیدل» خودش اعتراف کرده که سپه‌گری و خدمت نظامی حرفه‌پدیری او بوده، و این است که من خودم به سایه تیغ پناه بردم. باز هم این امر روشن نمی‌شود که بستگی او به کدام یک از خانواده‌های برلاس، ارلاس، ارلات، ادلای و ازیک بوده. بیانات تذکره‌نگاران در این زمینه اختلافی فاحشی دارند. نویسنده این سطور در پایان نامه تحقیقی خود از لحاظ تاریخی به ثبوت رسانیده که «بیدل» به خانواده برلاس بستگی داشت، زیرا همین خانواده بود که حرفه‌پدیری آن سپه‌گری بوده و «بیدل» هم در پیروی از خانواده خویش همان پیشه را پیش گرفت، می‌نویسد:

ناچار متبع سنت آباگردید و طریقه سپاه‌گزید.^{۳۱}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی